


نوع مقاله: پژوهشی

راز فراخوان‌های متفاوت قرآن به انفاق

ابوالفضل فاتحی / طلبه سطح چهار حوزه علمیه قم

FatemehAbolfazlHf@gmail.com

 orcid.org/0009-0008-7291-086X <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۵ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۶

چکیده

این مقاله که به هدف بررسی راز فراخوان‌های متفاوت قرآن به انفاق با روش کتابخانه‌ای و توصیفی - تحلیلی تدوین شده، بر آن است که سه مرتبه فراخوان به انفاق در قرآن وجود دارد. مرتبه ابتدایی دعوت به انفاق با مخاطب قرار دادن کفار به صورت غیرمستقیم و گویا با ترسیم مثلث سه ضلعی (خدای رازق، رزق الهی و شخص انفاقگر) آغاز می‌گردد. سپس در مرتبه میانی فراخوان قرآن به انفاق، مخاطب به صورت مستقیم بین خدای سبحان و عموم بندگان مؤمنش شکل می‌گیرد، البته با ترسیم همان مثلث سه ضلعی. مرتبه نهایی راقی‌ترین فراخوان قرآن به انفاق، در قالب خطاب مستقیم خدای سبحان بخصوص مؤمنان به آخرین پیامبرش با القای نگاه جانشینی مؤمن انفاقگر از خدای سبحان در مقام اراده و فعل خداپسند انفاق به سایر بندگان خداست. در این عالی‌ترین فراخوان قرآن به انفاق، دیگر نشانی از مثلث سه ضلعی مزبور نیست، بلکه با القای بینش توحیدی جانشینی خدا در مقام افعال الهی، استقلال مؤمن انفاقگر و رزق انفاق‌شونده در ارتباط با مالک اصلی‌شان (یعنی خدای سبحان) نادیده گرفته شده و «انفاق استخلافی» - نه فقط انفاق رزق الهی - مطرح گشته است. اثر انفاق استخلافی در قرآن، پیوستن به مؤمنان صدیق الهی بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: انفاق، انفاق استخلافی، مراتب انفاق، آثار انفاق، فراخوان انفاق، قرآن.

از جمله ابزارهای متعارف هر مربی حکیم کاملی، در جهت تکامل دیگران، توصیه‌ها و فراخوان‌های هدفمند اوست. این توصیه‌های هدفمند در فرض کمال حکمت‌گوینده آنها، باید با یکدیگر سازگار و در طول یکدیگر واقع شوند و در هر مرحله ارتقا یابند تا به هدف اصلی و نهایی مطلوب آن مربی حکیم برسند. به‌طور قهری توصیه‌های خدای حکیم در قرآن به مسئله انفاق هم از این مسئله مستثنا نیست. از این‌رو توصیف دقیق مراتب فراخوان به انفاق براساس تجلی خدامحوری در آنها، تبیین قرآنی این مسئله و تعیین بالاترین مرتبه انفاق قرآنی و اثر آن، از جمله مسائل مهم هدایت توحیدی قرآن به نظر می‌رسد.

روش تحلیل در تحقیق حاضر، تلفیقی از تحلیل «گزاره‌ای - ساختاری» درخصوص آیات فراخواننده به انفاق در قرآن کریم است. فرضیه تحقیق این است که با مطالعه تطبیقی میان گزاره‌های فراخوان به انفاق قرآن، با لحاظ محور منظومه معارف قرآنی، یعنی خدامحوری در روابط فردی و اجتماعی، چنین ادعایی قابل طرح است که برای مجموعه آیات توصیه به انفاق قرآن، می‌توان سه مرتبه کلی کشف نمود و دریافت که هر مرتبه نسبت به مرتبه پیشین، هدف متکامل‌تری دنبال می‌کند و انفاقگران را به خلوص نیت و رشد ایمانی بالاتری می‌رساند:

مرتبه ابتدایی: دعوت کفار به انفاق رزق الهی به صورت غایبانه و با واسطه؛

مرتبه میانی: دعوت عموم مؤمنان به انفاق به صورت متکلمانه و بی واسطه؛

مرتبه نهایی: دعوت ویژه مؤمنان به آخرین پیامبر خدا به انفاق استخلافی؛ یعنی انفاق به نیت جانشینی خدای سبحان در مقام افعال الهی.

این نوشتار درصدد تحلیل و بیان منسجم مراتب کلی فراخوان به انفاق از جهت درجه ظهور توحید (خدامحوری) در سه مرتبه یادشده و اثر بالاترین مرتبه آن (الحاق به صدیقین) با استناد به آیات قرآنی است. می‌توان بالاترین مرتبه انفاق قرآنی (انفاق استخلافی) را که عملی از اعمال ماست، با نگاه کلان توحیدی «وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ» (صافات: ۹۶) از برترین امتدادات معرفتی - اجتماعی مضمون آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵) دانست، البته با توجه به اینکه انسان، هم در اصل وجود خود عین فقر و نیاز به خداست و هم در سایر صفات و افعالش. تبیین تفصیلی این مسئله هدف اصلی این نوشتار است.

۱. پیشینه بحث

ریشه‌های تاریخی اصل مسئله نوشتار حاضر را در کلمات برخی مفسران قرآن می‌توان یافت. بر حسب تتبعات نگارنده، اولین مفسری که متوجه اصل این مسئله در سوره «حدید» شده که تعبیر «أَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» اشاره به مرتبه توحیدی بالایی در زمینه دعوت به انفاق است، زمخشری در *الکشاف* از عامه و همچنین طبرسی در *جوامع الجامع* از خاصه است. هر دو تفسیر یادشده مربوط به قرن ششم هجری است.

پس از این دو تفسیر در قرون بعدی، تفاسیر دیگری هم به اصل این مسئله اشاره کرده‌اند؛ از جمله **مفاتیح الغیب** (ج ۲۹، ص ۴۵۰)، **الصابی** (ج ۵، ص ۱۱۳)، **روح المعانی** (ج ۱۴، ص ۱۶۹)، **تفسیر القرآن الکریم** (ج ۶ ص ۱۷۷ و ۱۷۸) و **المیزان** (ج ۱۹، ص ۱۵۲). البته در دو تفسیر اخیر (**القرآن الکریم صدر المتألهین و المیزان** علامه طباطبائی) بیشتر به این موضوع توجه شده است. در **المیزان** به این مطلب اشاره گردیده که پیوستن به صدیقین نتیجه انفاق است.

همچنین درباره اشاره به اثر انفاق در سوره «حدید»، می‌توان از پایان‌نامه **موضوع محوری سوره مبارکه حدید** (جوهری، ۱۳۹۴) یاد کرد. البته چنان‌که از عنوان این پایان‌نامه هم پیداست، در این پایان‌نامه تبیینی از انفاق استخلافی به‌مثابه بالاترین انفاق قرآنی و توجه به اثر آن نیامده است. لیکن از توضیحات مناسبی که در این پایان‌نامه از ساختار محتوایی سوره «حدید» آمده، اثر انفاق استخلافی قابل برداشت است.

به‌هرحال توصیف مراتب سه‌گانه دعوت به انفاق با استنادات قرآنی و تعیین بالاترین مرتبه آن و اثرش، به صورت مشخص در هیچ‌یک از آثار گذشته مشاهده نشده و این اثر درصدد تبیین این مسئله با استناد به آیات قرآنی است.

۲. مفهوم‌شناسی «انفاق»

۲-۱. مفهوم لغوی

اصل ماده «ن ف ق» به گفته برخی به معنای «ن ف د» (یعنی زوال) است. گویا اشتقاقی میان این دو صورت گرفته است. بر این پایه، همان‌گونه که «نفذ» به معنای تمام شدن و زوال‌پذیری است، «نفق» نیز به همین معناست (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۹۷).

فراهیدی «نفق» را درباره چهارپا به معنای هلاکت و مردن آن می‌داند و «نفقه» را به اموری که برای زندگی خرج می‌شود و در این راه مصرف و تمام می‌شود، معنا می‌کند (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۱۷۷). **راغب اصفهانی** هم آن را به معنای گذشتن و پایان دانسته، خواه با فروختن چیزی از دست انسان برود یا با مرگ و یا با نابودی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۱۹).

مصطفوی اصل معنای «نفق» را نابودی چیزی دانسته که جریان داشته و «انفاق» را که مصدر باب افعال است، به معنای جاری ساختن چیزی در کاری تا پایان و نابودی آن معنا کرده است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۲، ص ۲۰۸ و ۲۰۷).

بر این اساس «نَفَقَ» به معنای نابودی و از راه اشتقاق، گویا همان «نَفَذَ» لازم است و با رفتن به باب افعال (انفاق) متعدی می‌شود و به معنای مصرف نمودن و زایل کردن و از ملک خود خارج ساختن است.

به همین سبب **ابوهلال عسکری** در خصوص فرق «اعطاء» و «انفاق» آورده است: انفاق به خلاف اعطاء درباره

خدای سبحان به نحو حقیقی به کار نمی‌رود و اگر هم در قرآن درباره خدای سبحان آمده «يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» (مائده: ۶۴) در معنای حقیقی آن به کار نرفته است؛ زیرا چیزی از ملک واقعی خدای سبحان خارج نمی‌شود و به نیستی مطلق نمی‌پیوندد (عسکری، ۱۴۰۰ ق، ص ۱۶۱).

۲-۲. مفهوم اصطلاحی و قرآنی

مصرف کردن رزق الهی در این دنیا، خواه رزق‌های مادی (مثل مال)، خواه معنوی (مثل علم) در مسیر رضایت‌بخش خدای سبحان را می‌توان کاربرد معنایی انفاق در قرآن دانست. شاهد بر این معنا را می‌توان آیاتی دانست که در آنها متعلق انفاق رزق الهی قرار گرفته است؛ همچون آیه ۳ بقره، ۳۹ نساء، ۲۲ رعد، ۲۹ فاطر و... . البته با این توضیح که هرچند معنای متبادر اولیه از رزق، مالی و مادی است، اما در برخی روایات (مانند حدیث امام صادق علیه السلام) در ذیل آیه ۳ سوره بقره در تبیین رزق) آن را شامل علمی که از اهل بیت علیهم السلام گرفته شده یا قرآنی که اهل بیت علیهم السلام تعلیم داده‌اند، دانسته است (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۰).

خود واژه «الإنفاق» تنها یک مرتبه در قرآن کریم به کار رفته، آن هم در آیه ۱۰۰ سوره «اسراء» که به معنای صدقه دادن نیست، بلکه به معنای دیگری است که عبارت است از: کم شدن اموال و تهیدستی. لیکن با صرف‌نظر از این واژه، مشتقات انفاق در قالب فعل ماضی، مضارع و امر باب افعال، کاربرد بسیاری در قرآن کریم دارد که در مجموع، ۵۱ بار در قرآن آمده است (این آمار براساس شمارش نرم‌افزار جامع تفاسیر ۲ است، نه شمارش نگارنده). این آمار می‌تواند نشانگر تأکید کمی و توجه قرآن کریم بر اصل این مسئله باشد.

۳. تحلیل مراتب دعوت به انفاق در قرآن کریم

می‌توان در مقام تبیین مطلوب این نوشتار، از راز فراخوان‌های متفاوت قرآن به انفاق، بین این مسئله و مسئله رابطه خدا و خلق (علیت) در سنت حکمت اسلامی، تنظیمی معنادار، بلکه رابطه‌ای تطبیقی برقرار کرد؛ یعنی همان‌گونه که در بررسی مسئله رابطه خدا و خلق (علیت)، سه مرتبه (سطحی، عمیق و عمیق‌تر) قابل مشاهده است، در مطالعه مراتب دعوت به انفاق در آیات قرآنی هم سه مرتبه قابل تصویر است، با این توضیح که نگاه اول به مسئله علیت، یک نگاه عرفی و سطحی است. این نگاه - دست کم - متشکل از یک مثلث سه ضلعی علت (خدا)، معلول (خلق) و شیء اعطاشده از علت به معلول (وجود) است (مرتبه اول).

اما نگاه عمیق به مسئله علیت، با حذف ضلع شیء داده‌شده از علت به معلول (وجود) شکل می‌گیرد و دو ضلع مستقل‌گونه «خدا» و «خلق» را تداعی می‌کند؛ زیرا بین اصل وجود مخلوقات و خودشان وحدت برقرار است (مرتبه دوم).

لیکن نگاه عمیق‌تری هم در مسئله رابطه بین خدا و خلق (علیت) وجود دارد. این نگاه که همان سطح سوم از مراتب نگاه به مسئله علیت (رابطه بین خدا و خلق) را تشکیل می‌دهد، در سنت حکمت اسلامی، به دست

صدرالمآلهین به صورت رسمی و علمی، در قالب نظریه «ربط وجودی» مطرح گشت. در این نوع نگاه، در ترسیم رابطه خدا و خلق، اصلاً مثلث سه ضلعی یا حتی دو ضلع مستقل در کار نیست، بلکه فقط خدای متعال به‌عنوان یگانه موجود مستقل اصیل مطرح است و هرچه غیر خدای سبحان باشد، همگی فقط پرتوی از آن وجود مستقل بی‌نظیر است و از خود هیچ استقلالی ندارد.

انکون با توجه به اینکه نه‌تنها ساحت وجود انسان مخلوق الهی است «انتم الفقراء الی الله» (فاطر: ۱۵)، بلکه ساحت کنش و افعال او هم از دایره آفرینش الهی خارج نیست «و الله خلقکم و ما تعملون» (صافات: ۹۶) و انفاق هم فعلی از افعال اوست، می‌توان تنظیم معناداری بین این دو مسئله، یعنی بررسی مراتب مطالعه روابط خدا و خلق و بررسی مراتب انفاق خلق خدا (انسان) برقرار کرد.

به زبان فلسفی، چون انفاق انسان‌های ممکن‌الوجود، خود مصداق امر ممکن‌الوجود است، نیاز به علت دارد و هرچند علت قریب و مباشرش انسان انفاقر است، لیکن چون خود انفاقر ممکن‌الوجود است، قطعاً علت مستقل انفاقش نیست و باید به علت اصیل و مستقل (یعنی ذات باری تعالی) ختم شود. در نتیجه همان تحلیل‌های سه‌گانه از روابط علیت در انفاق عقلاً صدق می‌کند.

بدین‌روی مرتبه اول انفاق خلق الهی مربوط به انسان‌های کافری است که بر بزرگ‌ترین واقعیت هستی (یعنی خدای متعال) در سرزمین وجودشان - که خود مخلوق الهی است - پرده افکندند. این گروه از مخلوقات الهی اگر بخواهند انفاق کنند، چون داعیه استقلال در وجود خود و اموال دنیوی‌شان را دارند، خود و اموال دنیوی‌شان را مستقل می‌پندارند و خدای ادعایی مؤمنان را موجودی جدای از خود و اموال خود. البته چون بزرگ‌ترین و آشکارترین واقعیت هستی (یعنی خدای هستی‌آفرین) قابل انکار واقعی نیست «أ فی الله شک» (ابراهیم: ۱۰)، حتی همین کافران هم اگر بخواهند کمی از اعتقاد کفر خود کوتاه بیایند و به فطرت خداجوی خود مراجعه کنند و خدای عالم را هم ببینند، نزد خود مثلی تشکیل می‌دهند از: خود، اموال خود و خدای عالم.

برهمن اساس، دعوت به انفاق این گروه در قرآن کریم اولاً، به صورت غایبانه و همراه با واسطه آمده و ثانیاً، با لحاظ همین مثلث سه ضلعی؛ یعنی: خدا - کافران - اموال دنیوی (که همان رزق الهی است): «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أ نَطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (یس: ۴۷).

درواقع چون کافران در این مرتبه اگر بخواهند رابطه خدا و خود را تصویر کنند، همان مرتبه اول و نگاه عامیانه سه‌ضلعی در این رابطه را تصویر می‌کنند، خدای حکیم همین تصویر را که ظاهراً گویندگان مباشرش مؤمنانند - نه خود خدای سبحان - پذیرفته است. توضیح آنکه پذیرش استناد این مرتبه از مراتب سه‌گانه طولی و کلان دعوت به انفاق به آیات قرآنی الزاماً متوقف بر این نکته نیست که قایل و آمر به انفاق در تعبیر «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» خدای سبحان باشد. هرچند اگر گوینده در «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» و آمر به انفاق در اینجا، خدای سبحان بود، خیلی روشن‌تر مقصود و مدعای این نوشتار (یعنی استناد این مرتبه از مراتب سه‌گانه طولی

و کلان دعوت به انفاق به آیات قرآنی) قابل برداشت بود، اما حتی با توجه به اینکه ظاهراً قابل در آیه مزبور و امر به انفاق، مؤمنانی هستند که در مواجهه مستقیم با کافرانند - زیرا در ادامه می‌فرماید: «قال الذین کفروا للذین آمنوا» - باز هم می‌توان به نحو معقول و معتبری استناد این مرتبه از مراتب سه‌گانه طولی و کلان دعوت توحیدی به انفاق را به مجموعه آیات قرآنی مستند کرد.

قرآن کریم طبق فرموده خودش، فصل الخطاب است: «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» (طارق: ۱۳ و ۱۴) و باطل از هیچ طرفی بدان راه ندارد: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت: ۴۲). بر این پایه اگر قرآن حکیم در مقام نقل قول از شخص یا گروهی، گفته آنان را به‌گونه‌ای نقل کرد که تأییدشان نمود و هیچ رد و اصلاحی در آن از سوی خود اعمال نکرد، دلیلی بر صدق و پذیرش آن منطبق از منظر قرآن کریم و خدای حکیم است. بر این اساس، مقتضای حقانیت و «قول فصل» بودن قرآن کریم این است که وقتی خدای سبحان همین تعبیر «انْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» را از مؤمنان نقل می‌کند، پس قطعاً آن را به همین شکل پذیرفته است و قبول دارد و با یک واسطه می‌توان به خدای سبحان استناد معتبر داد. علاوه بر آن، این دعوت قرآنی در وهله اول برای بیدار کردن و دعوت کافران برای دست برداشتن از کفرشان یا شرکشان نسبت به بزرگ‌ترین واقعیت هستی، یعنی خداوند متعال در یگانه جایگاه اصیل‌اش است و در وهله بعد، به منظور اتمام حجتی برای همه آنها.

مرتبه دوم مؤمنانی هستند که حضور خدای متعال را باور کرده‌اند. اینان هرچند نگاهشان به اموال دنیوی، نگاه رزق الهی است، اما در رابطه با خدای سبحان، هنوز برای خود در انجام کارها و از جمله انفاق، به‌طور طبیعی، نوعی استقلال مشاهده می‌کنند. تصویر رابطه خدا و خلق در نظر این دسته، هرگز به صورت مثلث سه‌ضلعی کافران نیست، بلکه با حذف یک ضلع، به دو ضلع «خدا» و «انسانی که رزق خدا را در راه خدا خرج می‌کند» تقلیل می‌یابد. این دسته، به‌خلاف دسته قبل، اموال دنیایی را به‌طور مستقل مطمح‌نظر قرار نمی‌دهند، بلکه آنها را جز پرتوی از تفضلات الهی نمی‌دانند. با وجود این، هنوز برای خود که مخلوقی از مخلوقات الهی‌اند، در مقام فعل و انفاق، نوعی استقلال می‌بینند. به سبب مرتبه میانی از دعوت قرآن به انفاق، دعوت عموم مؤمنان به انفاق رزق الهی در مسیر رضایت اوست که با تعبیری نظیر «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» آمده است.

شایان ذکر است که هرچند ظاهر تعبیر و محتوای دعوت این گروه به انفاق با گروه نخست شباهت زیادی دارد و شاید یکسان باشد، اما وجه تمایز اصلی این دو، در مخاطبان این دعوت است که در دسته نخست، کافران بودند و در این مرتبه مؤمنانند، هرچند ایمان هم درجاتی دارد.

همچنین با توجه به دو نکته که در کلام الهی است، می‌توان برتری رتبه دعوت مؤمنان به انفاق را نسبت به کافران دریافت: خدای کافران با آنها، هم غایبانه سخن گفته: «رَزَقَكُمُ اللَّهُ»، و هم با واسطه در خطاب و غیرمستقیم: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ». اما خدای مؤمنان، هم با ایشان متکلمانه سخن می‌گوید: «انْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» و هم مستقیم آنها را مخاطب قرار می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا».

در مرتبه سوم گروهی از مؤمنان در مقام فعل و تحقق انفاق، نه تنها اموال خود را پرتوی از تفضلات الهی می‌بینند، بلکه جان خود را هم جانشین علم و قدرت خدا می‌دانند و در هنگامه تحقق انفاق به این نیت جانشینی توجه دارند. تصویر این دسته از رابطه خود و خدا، نه تنها سه ضلعی نیست، بلکه دو ضلعی هم نیست، فقط یک ضلع مستقل دارد و آن خداست و پرتوی از او که در وهله اول، جان بنده مؤمن انفاقگر است و در وهله دوم، کار انفاقش با نیت استخلافی وی.

به همین سبب مرتبه نهایی و بالاترین مرحله دعوت به انفاق با تعبیر «أنفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه» آمده است؛ یعنی دعوت به «انفاق استخلافی». در این تعبیر خاص قرآنی، مؤمنانی مخاطب واقع شده‌اند که با وجود اصل ایمان و اعتقاد به مبدأ و معاد، در امر جهاد - گویا - دچار سستی شده‌اند، ولی در عین حال به نوعی دوستدار پیوند واقعی و پیوستن راستین به بندگان سراسر صدق (همچون علی بن ابی‌طالب علیه السلام) هستند، و به انفاق مال با نیت و نگرش جانشینی خدای متعال - البته در مقام افعال الهی، نه مقام ذات خدای سبحان - در امر جهاد و حفظ و اعتلای دین الهی دعوت شده‌اند.

توضیح اینکه در قرآن کریم سخن از آفرینش جانشین خدا در زمین به صورت آدم آمده است: «أَنى جَاعِلُ فِى الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰). ملاک این جانشینی الهی تعلیم تمام اسماء الهی به چنین آدمی بیان شده است: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱)؛ یعنی ظرفیت وجودی قلب این خلیفه الهی به قدری وسیع است که می‌تواند حکایتگر تمام اسماء جمال (مهر) و جلال (قهر) خدای سبحان باشد.

و فِى الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «لَا يَسْتَعْنِي أَرْضِي وَ لَا سَمَائِي، وَلَكِنْ يَسْتَعْنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» (ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۷).

درباره خود حضرت ختمی مرتبت هم در برخی نقل‌ها چنین رسیده است: «لِى مَعَ اللَّهِ خَالٌ لَا يَسْتَعْنِي مَلَكٌ مُّقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷۹، ص ۲۴۳).

البته این نشانگری اسماء الهی، همگی مربوط به مقام فعل الهی و ظهور و بروز کمالات مهری و قهری خداوند است، و گرنه در مقام ذات خدای سبحان، چیزی هم‌رتبه ذات او قابل فرض نیست تا بتواند جانشین آن باشد. براین اساس در مقام ظهور و بروز افعال الهی، فقط نشانه‌های مهر و قهر الهی در افکار، اخلاق و رفتار این بندگان خالص و مخلص الهی نمایان است و بس. از این نظر سراسر وجودشان صدق است. بندگان صدیق الهی به توحید ناب رسیده‌اند و خود مظهر تام وحدانیت الهی و ارکان توحیدند (این تعبیر در زیارت «جامعه کبیره» در *مفاتیح الجنان*، به مثابه وصف تمام چهارده معصوم علیهم السلام آمده است). اینان در مقام فعل برای سایر موجوداتند. این بندگان خالص الهی تمام حرکات و سکنااتشان معیار کشف رضایت الهی برای دیگر انسان‌هاست؛ زیرا در تمام حرکات و سکنااتشان با نیت و توجه تام به مقام بندگی و جانشینی الهی، جز مسیر رضایت خدای متعال را انتخاب نمی‌کنند که از جمله رفتارهایشان «انفاق» است.

برجسته‌ترین نمونه در این زمینه امیرمؤمنان علی علیه السلام است که در انفاق مالی، چنان خالصانه خلیفه‌گونه عمل نمود که خدای سبحان در قرآن از ایشان به سبب همین اخلاص والایش تمجید نموده است. انفاق مالی ایشان در خاتم‌بخشی در حال رکوع نماز به مسکین در آیه ۵۵ سوره «مائده» آمده است (ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۲۴ به بعد). این عمل حضرت با نیت جانشینی خدای سبحان در مقام فعل او صورت گرفت؛ یعنی درواقع حضرت علی علیه السلام به‌عنوان خلیفه، عین همان کار مستخلف‌عنه (خداوند) را در این موقعیت انجام دادند، به‌گونه‌ای که اگر به فرض اراده و فعل الهی تجسم پیدا می‌کرد، بر همین کار این خلیفه کامل الهی کاملاً انطباق پیدا می‌نمود.

علاوه بر آن، نگاه امیرمؤمنان علیه السلام به انگشترش نگاه به مال خویش نبود، بلکه نگاه به امانت الهی و چیزی بود که مالک او را جانشین خود در خرج کردنش در راه رضایش قرار داده بود. همچنین در این جریان، چون آن کسی که عرض نیاز کرد، مسکین بود و مطابق نقل نبوی، مسکین فرستاده خداست «إِنَّ الْمِسْكَينَ رَسُولُ اللَّهِ، فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ وَ مَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّهَ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، ص ۵۲۹)، در نتیجه حضرت علی علیه السلام به‌عنوان خلیفه خدا در حال نیایش با خدا، در قالب ذکر مخصوص خدا (نماز و حالت رکوع آن)، مال خدا (انگشتر) را به فرستاده خدا (مسکین)، فقط برای رضای خدا تحویل داد و خدا هم این عمل را به‌مثابه تابلوی معرفی کرد و ولی و خلیفه برترش را در آخرین کتاب جاودانه‌اش، تا ابد مقابل دیده جهانیان قرار داد.

بر همین اساس، در آیه‌ای خدای سبحان با وجود صفات نیک بسیار و برجسته در شخصیت امیرمؤمنان علیه السلام، این‌گونه به معرفی آن حضرت می‌پردازد و صفت اخلاص ایشان را برجسته می‌سازد: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...» (ر.ک. بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۴۴۴). بر این اساس، امیرمؤمنان علیه السلام هم در انفاق مالی به انفاق استخلافی رسیده و هم در بذل جان، به مقتضای خلافت الهی خود، عامل بوده است.

همچنین براساس مطالب فوق، روشن می‌شود که بخشش انگشتر در رکوع از سوی حضرت علی علیه السلام نه تنها منافاتی با نماز و ذکر الله تعالی ندارد، بلکه لازمه و مقتضای آن است. چنین کاری با چنان مرحله بالایی از نیت خالص توحیدی و به‌عنوان خلیفه الهی جز از حضرت علی علیه السلام که امام‌المؤمنین و الموحدين است، برنمی‌آید، هرچند برخی از خلفای اموی در طول تاریخ تظاهر به نگین‌بخشی در رکوع نمازشان کردند تا در تطبیق آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵) بر خودشان، امر را بر جاهلان مشتبه سازند!

آنچه در این میان شایان توجه است اینکه هرچند چنین انفاقی با چنان نیت خالصی در بالاترین درجه خود، فقط از خلیفه معصومی همچون حضرت علی علیه السلام صادر می‌گردد، ولی با پیروی کامل و مخلصانه از ایشان، می‌توان به پرتوهایی از این‌گونه بینش و منش و کنش‌های خالص الهی نائل گشت و نزد خداوند به چنین بندگان سراسر صدقی ملحق شد. قرآن کریم در سوره مبارکه «حدید» به چنین انفاقی دعوت نموده و اثر آن را پیوستن به بندگان صدیق الهی همچون امیرمؤمنان علی علیه السلام اعلام نموده است که در ادامه نوشتار، توضیح آن خواهد آمد.

۴. تبیین مراتب دعوت به انفاق در قرآن با تمرکز بر کاربرد فعل امر «أَنْفِقُوا»

در بیشتر موارد فعل امر «أَنْفِقُوا» در متن آیات قرآن، همراه متعلقی آمده است، جز یک مورد (توبه: ۵۳) که به‌تنهایی آمده و درصدد بیان بی‌فایده بودن انفاق منافقان در هر حالتی است که این از محدوده بحث این نوشتار بکلی خارج است.

اما در موارد دیگر کاربرد قرآنی فعل امر «أَنْفِقُوا» همراه متعلقی است. گاهی این متعلق تعبیر «خیراً لِنَفْسِكُمْ» است؛ مانند «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْراً لِّأَنْفُسِكُمْ» (تغابن: ۱۶)؛ تقوای الهی پیشه کنید و بشنوید و اطاعت نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر است.

گاهی تعبیر «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (در راه خداوند) آمده است: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَاتُلْقُوا بِأَيْدِكُمُ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره: ۱۹۵)؛ و در راه خداوند انفاق کنید و خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید. به یقین خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

گاهی هم متعلقش عبارت است از: «مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» (از آنچه روزی‌تان دادیم). «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خَلَّةَ وَ لَا شَفَاعَةَ وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: ۲۵۴)؛ ای اهل ایمان، از آنچه به روزی دادیم، انفاق نمایید پیش از آنکه روزی فرارسد که در آن هیچ دادوستدی نیست و هیچ رفاقت و هیچ شفاعتی در کار نیست و کافران همان ستم‌پیشگانند.

و نیز آیه «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولُ رَبِّ لَوْ أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَقَ وَ أَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ» (منافقون: ۱۰)؛ و از آنچه روزی شما نمودیم انفاق کنید پیش از آنکه مرگ یکی از شما فرارسد و بگوید: ای کاش مرا هم اندکی به تأخیر می‌افتاد تا صدقه می‌دادم و از شایستگان می‌گشتم!

گاهی هم عبارت «مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ» (کسب‌های پاکیزه‌تان) پس از «أَنْفِقُوا» آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَاتَتِمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (بقره: ۲۶۷)؛ ای اهل ایمان، از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی‌تان نمودیم، انفاق کنید و همچنین از آنچه از زمین برایتان می‌رویانیم و از امور ناپاکی که خودتان جز با چشم‌پوشی آن را نمی‌گیرید، انفاق نکنید و بدانید خداوند بی‌نیاز و ستوده است.

نکته مشترکی که در تحلیل تمام تعابیر فوق به ذهن می‌رسد عبارت است از: نوعی نگاه استقلالی به شخص انفاقگر؛ زیرا فرمود: شما ای مؤمنان، از رزق ما (خدا) انفاق کنید. پیش‌فرض چنین خطابی این است که یک رزق خدایی هست به نام «مال» و... و یک عبد مؤمنی که باید آن رزق را در مسیر رازق‌پسند انفاق نماید. پس گویا خدای سبحان دو ضلع مستقل را در این‌گونه خطابات، مدنظر قرار داده است: رزق الهی و مؤمن انفاقگر آن رزق.

تعبیر خاص سوره «حدید» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْهُ مَسْتَحْلِفِينَ فِيهِ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آنچه شما را در آن جانشین قرار دادیم، انفاق نمایید.

این تعبیر که به انفاق دعوت می‌کند، چنین نیست که یک مثلث سه ضلعی یا دو ضلع مستقل را تداعی کند و پیش‌فرض نگاه استقلالی به رزق الهی و مؤمن انفاقگر باشد، بلکه چون سخن از استخلاف (جانشینی) است، نگاهش به انفاقگر و شیء انفاق‌شونده، اصلاً یک نگاه استقلالی نیست، بلکه همه اموال و اشیای قابل انفاق را امانت‌هایی در دست بندگان می‌داند و بندگان را خلیفه و جانشین آن مالک اصلی (خدای سبحان) در اینکه این امانت‌ها را در راه رضای او انفاق نمایند و نیت‌شان هم فقط جانشینی و هر چه بیشتر شبیه خدای سبحان شدن و رنگ خدایی به خود گرفتن - البته در مقام افعال الهی - باشد. بر این پایه «انفاق استخلافی» یعنی: نادیده گرفتن خود و مال خود و انفاق مالی که خداوند ما را جانشین خود در ملکیت آن مال نموده است. در واقع آزمون، آزمون خدایی‌شدن بندگان است.

ممکن است مانعی برای برداشت فوق از آیه شریفهٔ سورهٔ «حدید» بدین بیان مطرح شود: مراد از «استخلاف» در آیه مذکور سورهٔ «حدید»، یعنی: چون خداوند شما را در پی انسان‌های گذشته آورده و اموال آن انسان‌ها را به شما رسانده و شما را جانشین آنها در استفاده از اموالشان، نموده است، پس بدانید که این اموال برای شما نیست و از گذشتگان شماست و بعد از شما هم به دست دیگران می‌رسد. پس شما در این میان، نقش خود را در خیررسانی به دیگران و انفاق در راه رضای خداوند، به خوبی ایفا نمایید و به چنین مالی که نه گذشته آن برای شما بوده و نه آینده آن در اختیار شماست، دل نبندید!

چنین برداشتی با مقام آیه که دعوت به انفاق است، بیش از برداشت خلافت الهی سازگار به نظر می‌رسد. در نتیجه برداشت خلافت الهی از آیه مزبور، رأی صائبی به نظر نمی‌رسد.

لیکن جهت رفع این مانع و دفاع از برداشت خلافت الهی از تعبیر «مما جعلکم مستخلفین فیہ» آیه سوره «حدید»، باید به نکات ذیل توجه نمود:

(۱) استخلاف انسان‌های موجود در حال حاضر نسبت به انسان‌های گذشته و همچنین استخلاف در اموالشان، هیچ منافاتی با خلیفه قرار دادن نوع انسان از سوی خدای متعال ندارد؛ زیرا این دو نسبت از جهتی دو مسئله مستقل‌اند که خلیفه و آنکه انسان خلیفه اوست (مستخلف‌عنه)، در هر نسبتی متفاوت‌اند. در یک نسبت خلیفه انسان و مستخلف‌عنه خدای سبحان در مقام فعل و ظهور و بروز صفات کمالش است، و در نسبت دیگر خلیفه انسان امروز با اموالش و مستخلف‌عنه انسان‌های دیروز با اموالشان هستند. البته روشن است که خدای سبحان انسان امروز را با اموالش جانشین انسان دیروز با اموالش قرار داده است.

نکته قابل توجه اینکه منافاتی ندارد هر دو نسبت فوق با یکدیگر جمع شوند؛ یعنی هم خدای سبحان نوع انسان‌ها را خلیفه خود قرار داده و ظرفیت تعلیم اسماء الهی را به همه افراد بشر اعطا کرده - البته به میزان قابلیت وجودی هر کس - و هم انسان‌های امروز جانشینان انسان‌های دیروز این دیار و زمین هستند. پس از نظر مفهومی جمع میان این دو برداشت هیچ مانعی ندارد. علاوه بر آن برای هر دو برداشت فوق، شاهدی از آیات قرآن کریم

وجود دارد: جانشینی انسان از خدای سبحان را آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰) تأیید می‌کند و برداشت جانشینی انسان از انسان‌های دیگر را آیه «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْلَمُونَ» (یونس: ۱۴) تأیید می‌کند.

در نگاه اولی به نظر می‌رسد این تعدد معنا (جانشینی خدا و جایگزینی انسان‌های دیگر)، چون دو معنای در عرض یکدیگر در دو سطح کاملاً متفاوتند، از قبیل اشتراک لفظی - نه معنوی - محسوب می‌گردند. اراده بیش از یک معنا در فرض اشتراک لفظی هم نیازمند قرینه معینه است. در اینجا هم شاید قرینه مقالیه منفصله بر اراده بیش از یک معنا، همان دو آیه‌ای است که به آنها اشاره شد: بقره: ۳۰ و یونس: ۱۴. قرینه مقالیه متصله را هم می‌توان سیاق متصل به آیه ۷ سوره «حدید» دانست که عبارت است از: تناسب هر دو معنای جانشینی و جایگزینی با غرض مباشر هدایتی این آیه، که ترغیب به انفاق و جهاد در راه خداست.

اما شاید بتوان گفت: جامع بین دو معنای «جانشینی خداوند» و «جایگزینی انسان‌های دیگر»، کلی «جانشینی و خلافت» است، با قطع نظر از اینکه مستخلف‌عنه کیست؛ خدای سبحان یا انسان‌های دیگر. بدین‌روی می‌توان تعدد معنای مزبور را از قبیل معانی و مصادیق متعدد مشترک معنوی دانست، نه لفظی. اما باید توجه داشت که از ادب توحیدی قرآن بعید است که مصداق جانشینی خدای سبحان را در عرض انسان‌های پیشین قلمداد کند. بدین‌روی باید این مصادیق را در طول یکدیگر و با لحاظ تقدم اصالتی و شرافت ذاتی معنای جانشینی خدای سبحان دید تا منافی با ادب توحیدی قرآن کریم هم نگردد.

چه بسا به سبب نکته فوق است که در دو تفسیر مهم عامه و خاصه **الکشاف** (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۴۷۳) و **المیزان** (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۱۵۱)، بعد از احتمال هر دو برداشت مزبور، ترجیحی برای هیچ‌یک ذکر نشده، بلکه در **المیزان**، به مطابق بودن هر دو برداشت با غرض آیات که ترغیب به انفاق باشد، تصریح شده است. علاوه بر آن، این مطلب که هر دو احتمال در مقام تفسیر قابل طرح است و ترجیحی میانشان نیست، نباید بعید دانسته شود؛ زیرا مقام تفسیر، کشف و پرده برداری از واقعیت است و منافاتی ندارد که چندین احتمال با یکدیگر در جایگاه مخصوص به خود، پرده از واقعیت بردارند و مرتبه‌ای خاص از واقعیت را به ما نشان دهند، به‌خلاف مقام کشف حجت فقهی که بیش از یک امر نیست و در آن مقام، ناگزیر باید یک احتمال بر سایر احتمالات ترجیح داده شود.

تنها مانع لفظی که ممکن است در اینجا طرح شود، عبارت است از اینکه التزام به هر دو معنا برای استخلاف در این آیه، مستلزم استعمال لفظ در بیش از یک معناست که یک بحث اصولی است و برخی بزرگان علم اصول استعمال لفظ در بیش از یک معنا را قبول ندارند. البته می‌توان در مقام قضاوت اجمالی میان این دو نظر، در بحث استعمال لفظ در بیش از یک معنا گفت: پاسخ این مسئله به تفسیر ما از حقیقت استعمال بازگشت می‌کند. اگر حقیقت استعمال را «إفناء اللفظ فی المعنی» به صورت حقیقی و تکوینی بدانیم، قهراً استعمال لفظ در بیش از یک

معنا محال است. اما اگر حقیقت استعمال را «إفناء اللفظ فی المعنی» ندانیم، بلکه آن را نشانه اعتباری عقلایی بدانیم، هیچ مانعی ندارد. در مواضعی که غرض عقلایی و حکمت اقتضا می‌کند، حتی خود عقلا هم یک لفظ را ممکن است نشانه بر بیش از یک معنا قرار دهند. محل بحث ما هم از همین قبیل اخیر است.

بر این اساس، به سبب وجود غرض عقلایی و حکمت، می‌توان هر دو معنا را در جایگاه خود در دو لایه معنایی به نوعی معقول دانست و پذیرفت؛ زیرا از باب دو تفسیر در عرض یکدیگر و سازگار با یکدیگرند.

۲) هرچند در بیان مانع گفته شد: برداشت دوم (یعنی استخلاف از انسان‌های دیروز و اموالشان) متناسب با مقام آیه است که دعوت به انفاق باشد، لیکن برداشت نخست (یعنی استخلاف از خدای سبحان) اگر تناسبش با مقام آیه بیش از برداشت استخلاف از انسان‌های گذشته نباشد، کمتر نیست؛ زیرا یقین به اینکه اموال انسان امروز از گذشته است و برای آیندگان است، هرچند در رفع دلبستگی بدان کمک می‌کند، ولی اینکه انسان بداند این مال که اکنون در اختیار اوست، حتی همین الآن هم برای او نیست و مالک اصلی و حقیقی‌اش خدای سبحان است و باید آن را در راه رضای او مصرف کند و انفاق نماید، بیشتر و بهتر او را به انفاق دعوت می‌کند.

۳) برخی مفسران نکته‌ای بلاغی از کاربرد شیوه موصول و صله - که فرمود: «مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ»، به جای اینکه بفرماید: بِأَمْوَالِكُمْ یا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ - استفاده کرده‌اند که مؤید برداشت خلیفه خدا دیدن خود در هنگامه انفاق، اموال شخصی است. گفته‌اند: تعبیر خود آیه به‌خلاف مثل تعبیر «اموالکم»، به نوعی مخاطب را متوجه این نکته می‌سازد که وی غافل از این نکته اساسی بوده که همه اموال او - درواقع - اموال خداست که مردم یکی پس از دیگری، همچون جانشینان یکدیگر، جایگزین در تصرف آن اموال می‌گردند. از این رو وقتی خدای سبحان به انسان امر به انفاق از اموال می‌فرماید، در واقع مانند آن است که به خزانه‌دار اموال خود امر کند که بخشی از اموال خزانه را به شخص معینی تحویل دهد.

و جیء بالموصول فی قوله «مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» ذُونَ أَنْ يَقُولَ وَ أَنْفِقُوا مِنْ أَمْوَالِكُمْ أَوْ «مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» لِمَا فِي صَلَةِ الْمُوصُولِ مِنَ التَّبْيِيهِ عَلَى غَفْلَةِ السَّامِعِينَ عَنِ كَوْنِ الْمَالِ لِلَّهِ تَعَالَى، جَعَلَ النَّاسَ كَالْخَلَائِفِ عَنْهُ فِي التَّصَرُّفِ فِيهِ مُدَّةً مَا، فَلَمَّا أَمَرَهُمْ بِالْإِنْفَاقِ مِنْهَا عَلَى عِبَادِهِ، كَانَ حَقًّا عَلَيْهِمْ أَنْ يَمْتَسِلُوا لِذَلِكَ، كَمَا يَمْتَسِلُ الْخَازِنُ أَمْرَ صَاحِبِ الْمَالِ إِذَا أَمَرَهُ بِإِنْفَاقِ شَيْءٍ مِنْهُ إِلَى مَنْ يُعَيِّنُهُ (ابن عاشور، بی تا، ج ۲۷، ص ۳۳۴).

۴) برداشت استخلاف انسان از خدای سبحان در مقام افعال الهی، با سیاق حاکم بر مجموع آیات سوره «حدید» - به‌ویژه آیات فراز نخست این سوره که اشاره به اوصاف والا و ژرف توحیدی خدای سبحان داشت، به‌گونه‌ای که حتی خیرالرازمین بودن خداوند را که تناسب بیشتری با انفاق داشت، ذکر نکرد، بلکه به ذکر «له ملک السموات و الارض» اکتفا نمود - تناسب بهتری دارد تا برداشت استخلاف انسان امروز از انسان دیروز. علت استفاده اثر انفاق استخلافی از سیاق کلی سوره «حدید»، توجه به بخش عمده مقاله است.

سوره مبارکه «حدید» شامل چهار بخش است که بخش اول به‌مثابه طلوعه سوره و بخش آخر به‌مثابه خاتمه

سوره در نظر گرفته شده است. بخش اول با طرح تسبیح خدای متعال و تبیین علم و قدرت او، زمینه دعوت به ایمان و انفاق را فراهم آورده است. آیات مزبور، هم مالک بودن خدا را می‌فهماند و هم تصرف خدا در نظام تکوین را. بنابراین آیات طلیعه برای آن است که بدانیم آن خدای متصرف در تکوین، امر به انفاق می‌کند (آیات ۱-۶).

بخش دوم دارای دو مطلب است: ابتدا (آیات ۷-۱۱) به ایمان و انفاق دعوت کرده و در ادامه (آیات ۱۲-۱۵) بار دیگر و این بار به وسیله تبشیر و انذار بر محور ایمان و انفاق، به این مسئله پرداخته است. از این بخش به خوبی فهمیده می‌شود که دعوت به انفاق در اینجا مطلب اصلی است و مراد از «ایمان» ایمانی است که اثر آن در انفاق ظاهر شود.

در بخش سوم پس از اصل توصیه به انفاق بر پایه ایمان حقیقی در بخش قبلی، با طرح مباحثی (آیات ۱۶-۲۴) درصدد بیان فلسفه فردی انفاق است و دستیابی به حیات قلب و رهایی از قساوت و فسق را نتیجه انفاق و دوری از بخل می‌داند. از آیه ۲۵ به بعد، فلسفه اجتماعی انفاق (یعنی برپایی قسط و عدل) بیان می‌شود. این آیات می‌فهماند که هدف از ارسال رسل و انزال کتب، برپایی قسط و عدل در میان مردم است و قسط و عدل جز با نبرد با ظالم و متجاوز برپا نمی‌شود.

بخش چهارم آیات ۲۸ و ۲۹ را شامل می‌شود که این دو آیه با دعوت مؤمنان به ایمان عملی، به منزله خاتمه سوره به شمار می‌رود؛ زیرا همان‌گونه که از محتوای کل سوره برآمد، این سوره درصدد دعوت به ایمان و انفاق، یعنی همان ایمان عملی است. بنابراین چهار دسته آیات سوره مبارکه «حدید» سرفصل موضوعاتی به شمار می‌روند که همگی حول محور نهاده‌سازی فرهنگ انفاق در جامعه و تشویق مؤمنان به گذشتن از دنیا در راه خداست (وبگاه ایران داک).

۶) هدف اصلی قرآن کریم - به طور کلان - تنها دعوت به انفاق نیست، بلکه قرآن کریم درصدد دعوت به انفاق با نیت الهی و تربیت توحیدی است که برداشت استخلاف انسان از خدای سبحان با این هدف بلند ارتباط تنگاتنگ عمیقی دارد تا با برداشت استخلاف انسان امروز از انسان دیروز.

۷) طبق مفاد برخی آیات قرآن، درخصوص انفاق و صدقات به طور خاص، خدای سبحان شخصاً دخالت نموده است. برای نمونه در آیه ۳۹ سوره مبارکه «سبأ» فرموده است: «مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ» که تأمین بدل آنچه را انفاق کرده با هويت غیبی و مخزن غیب خود که قدرت و غنای نهایت‌ناپذیر است، تضمین نموده است.

یا در آیه ۱۰۴ سوره «توبه» «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» گرفتن صدقات و انفاق‌های مالی در راه رضای خداوند را به شخص خود نسبت داده است؛ گویی صدقه قبل از آنکه به دست نیازمند برسد به دست قدرت خدای بی‌نیاز می‌رسد؛ چنان‌که در روایتی ذیل همین آیه این مضمون رسیده است:

فی تفسیر العیاشی عن مالکین عطیة عن أبی عبدالله علیه السلام قال: قال علی بن الحسین علیه السلام: صَمِنْتُ عَلَى رَبِّی أَنْ الصَّدَقَةَ لَا تَقَعُ فِی یدِ الْعَبْدِ، حَتَّى تَقَعُ فِی یدِ الرَّبِّ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: «وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ یَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۸).

از این روایات و روایات هم خانواده و مشابه، مؤید برداشت استخلاف انسان از خدای سبحان است، نه خصوص برداشت استخلاف انسان امروز از انسان دیروز.

در نتیجه با توجه به مجموع مطالب مزبور، این نکته که برداشت استخلاف انسان از خدای سبحان - نه استخلاف انسان امروز از انسان دیروز - مراد اصلی خدای سبحان در آیه هفتم سوره «حدید» بوده، دیدگاه صائب یا نزدیک به صواب می نماید. بر این پایه آیه کریمه سوره «حدید» بالاترین مرتبه دعوت توحیدی به انفاق و درصدد القای بینش خلیفه دانی خود و اموال خویش برای انفاق آنها در مسیر رضای خدای سبحان است.

نکته حائز توجه اینکه آیه مزبور خطاب به امت آخرین و برترین پیامبر خدا، یعنی امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛ زیرا در صدر آیه فرموده: «یا ایها الذین آمنوا بالله و رسوله» و در آیه «رسول» را مفرد آورد، نه جمع. شاید وجه خطاب مزبور این باشد که انتظارات توحیدی خداوند از امت آخرین و برترین پیامبر خدا بیش از سایر امم است. به همین علت جهت ایشان را مشرف و مخاطب به چنین خطاب والای توحیدی نمود، هر چند نمی توان انفاقگران سابق بر امت آخرین پیامبر خدا را هم که با اخلاص انفاق کردند، از نیل بدین مقام محروم دانست.

۵. صدیق عندالرب بودن اثر والای انفاق خلیفه گونه

مسئله مهم دیگری که در امتداد مطالب فوق و چنین انفاقی قابل طرح به نظر می رسد، اثر چنین انفاقی است. در ادامه آیات همین سوره «حدید» (آیه ۱۸ و ۱۹)، سخن از صدیق عندالرب بودن مؤمنان اهل انفاق و صدقه علاوه بر اهل ایمان واقعی به خدای سبحان و رسولانش - که ظاهراً شامل اهل کتاب و مؤمن به رسولان زمان خودشان نیز می گردد - به بندگان سراسر صدق عبودیت خدای سبحان است: «إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ».

توضیح اینکه وقتی در آیات سوره مبارکه «حدید» تدبر شود، مشاهده می گردد که پس از شش آیه نخست که در مقام توصیف اوصاف خاص الهی است، در سیر آیات به دو مفهوم «ایمان» و «انفاق» می رسیم. سپس به دو گروه مؤمنان و منافقان اشاره نموده است که به حسب سیر مفهومی کلان سوره، تقسیم به مؤمن و منافق در این سوره براساس التزام عملی به ایمان، انفاق و همراهی در قتال و جنگ با دشمنان دین، شکل گرفته است؛ زیرا در سیر مفهومی آیات این سوره تا قبل از آیه هجدهم، بین «ایمان» و «انفاق» پیوند خاصی برقرار شده که به نوعی نشانه صدق ایمان واقعی همان انفاق و اهل انفاق استخلافی بودن محسوب گشته یا از لوازم آن به حساب آمده است.

همچنین در آیه ۱۲ و ۱۳ سوره «حدید» اشاره می‌فرماید که نور و اجر برای مؤمنان است و ظلمت و عذاب برای منافقان. سپس همین مفهوم اجر و نور با آن سابقه ایمان و انفاق در سیر کلی آیات، به آیه ۱۸ و ۱۹ می‌رسد که می‌فرماید: قطعاً مردان و زنان انفاق‌کننده و اهل صدقه که با انفاق‌هایشان، صدق قلبی و قلبی خویش را در همراهی با ایمان واقعی به مبدأ و معاد نشان می‌دهند، و آنان که (از این راه) به خدای سبحان قرض‌الحسنه می‌دهند، (این قرض‌الحسنه) برای آنان مضاعف می‌شود و پاداش پرارزشی دارند.

پس در این آیه واژه «المُصَدِّقِينَ» و «المُصَدِّقَات» را مطرح نموده، بلافاصله در آیه بعد می‌فرماید: کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آوردند، (فقط) آنها صدیقین و شهدای نزد پروردگارشانند. برای آنان است پاداش آنها و نورشان. در این آیه تدبیر در تناسب حکیمانه دو واژه «المُصَدِّقِينَ» و «صِدِّیقِينَ»، ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که همان تداوم بر تصدق ایمانی و انفاق در راه خدا در دنیا، چهره دنیوی و عندالخلق همین صدیقین عندالرب است؛ چنان‌که صدیقین عندالرب بودن، چهره اخروی و عندالربی همان تصدق ایمانی و اهل صدقه و انفاق در راه خداست. باز در ادامه همین آیه ۲۰، مفهوم «اجر» و «نور» که در سیر مفهومی آیات گذشته این سوره به صورت جدی طرح شده و حیات مؤمنان و منافقان را براساس نور و ظلمت تمایز بخشیده بود، مطرح می‌شود: «لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ».

بر این پایه می‌توان گفت: تداوم بر انفاق در راه خدا، به‌ویژه انفاق استخلافی که در هفتمین آیه این سوره طرح گشت و صدقه دادن از روی صدق ایمانی، در دنیا، چهره اخروی‌اش صدیق عندالرب بودن و در زمره شاهدان و شهدا گشتن است.

نتیجه‌گیری

سه مرتبه کلی و اصلی در زمینه دعوت قرآن به انفاق براساس بروز خدامحوری در آنها، قابل طرح است که هریک با تعابیر بیان شده هرچه مرتبه بالاتر می‌رود، تعبیر هم لطیف‌تر و بیانگر حقیقتی راقی‌تر می‌گردد:

مرتبه ابتدایی که با واسطه و به نوعی غایبانه، مرتبط با بندگان کافر خداست، با تعبیر «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» آمده است.

مرتبه میانی که به‌طور مستقیم و متکلمانه خطاب به بندگان متوسط از مؤمنان خداست، با تعابیری نظیر «أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» آمده است.

مرتبه نهایی آن دعوت به «انفاق استخلافی» و خطاب به بندگان مؤمن آخرین پیامبر خدا با تعبیر «أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ» است. «انفاق استخلافی» یعنی: انفاق مالی که خداوند ما را جانشین خودش در ملکیت آن مال نموده و آزمون، آزمون خدایی‌شدن و رنگ خدایی گرفتن بندگان است. اثر والای چنین انفاقی هم بنده صدیق گشتن و بودن در محضر رب عالمیان است.

منابع

نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، تحقیق صبحی صالح، قم، هجرت.

ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، ۱۴۰۵ق، *عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة*، قم، سیدالشهداء.

ابن عاشور، محمد بن طاهر، بی تا، *التحریر و التنویر*، بی جا، بی نا.

آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیه.

بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۶ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت.

جواهری، طیبه، ۱۳۹۴، *تفسیر موضوع محوری سوره حدید*، پایان نامه کارشناسی ارشد قرآن و حدیث، دانشگاه قرآن و حدیث (پردیس تهران).

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دار العلم.

زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التأویل*، چ سوم، بیروت، دارالکتب العربی.

صدر المتألهین، ۱۳۶۶، *تفسیر القرآن الکریم*، چ دوم، قم، بیدار.

طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۷، *جوامع الجامع*، تهران، و قم، دانشگاه تهران و مرکز مدیریت حوزه علمیه.

عسکری، حسن بن عبدالله، ۱۴۰۰ق، *الفروق فی اللغة*، بیروت، دار الآفاق الجدیده.

عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰، *تفسیر العیاشی*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، مطبعة العلمیه.

فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *مفاتیح الغیب*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *کتاب العین*، چ دوم، قم، هجرت.

فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۱۵ق، *تفسیر الصافی*، چ دوم، تهران، الصدر.

قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۱، *قاموس قرآن*، چ ششم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر القمی*، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، چ چهارم، قم، دارالکتب.

مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۴ق، *بحار الانوار*، چ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامی.